

در باب گلستان

دکتر هوشنگ رهنما

من آن مرغ سخنگویم که در خاکم رود هنوز آواز می‌آید به معنی از گلستانم
تاریخ زبان فارسی، این زبان معیار که امروزه در گفتار و نوشتار خود از آن بهره
می‌گیریم، به میزانی آشکار و وامدار دو اَبَر مرد نامدار ادب ایرانی است: فردوسی و
سعدی. نخستین، توانمندی‌های بالقوه سترگی آن را نمایان ساخته و دومین،
توانمندی‌های بالقوه سادگی آن را، دو جنبه زبانی که زبان فارسی را در هزارسال
گذشته زنده و پویا داشته‌اند. از بحث در باب فردوسی می‌گذریم که جای خود دارد و
مجال خود می‌خواهد.

امروز روز سعدی و این دم مجال اوست و سعدی تنها شخصیت ادب فارسی است
که هم در شعر و هم در نثر جایگاهی کم نظیر یافته است. در عین حال که نثر گلستان به
گفته برخی «صورت کمال یافته نثر فن و شیوه مقاله نویسی نویسندگان پیشین است»،
می‌توان گفت سعدی در این اثر مبدع و مبتکر نوعی از زبان نوشتاری فارسی است که
پیش از او رایج نبود، یا دست کم، کمتر رایج بوده است. گفته‌اند که سال ۶۵۶ هجری سر

فصل جدیدی است در تاریخ ادبی ایران. نگارش *گلستان* حادثه‌ای است که دونظیره بیشتر ندارد: *شاهنامه* و *مثنوی*. سعدی در *گلستان* شیوه‌ای از نثر نویسی بنا نهاد که لااقل خود وی، پیش از آن نداشت. مروری در برخی رسایل او اختلاف میان سبک ساده و موجز *گلستان* و سبک ثقیل و متراکم آن رسایل را نشان می‌دهد و سادگی زبان در نثر *گلستان*، گاه شعرگونه می‌گردد: «شبی یاد دارم که یاری عزیز از در، درآمد. چنان بیخود از جای جستم که چراغم به آستین کشته شد. بنشست و عتاب آغاز کرد که مرا در حال که بدیدی چراغ بکشتی، به چه معنی؟ گفتم گمان بردم که آفتاب برآمد» و شاید در حین نگارش این عبارت بوده است که پاسخ دیگری از خاطرش گذشته و در غزلی جای داده است:

شمع را باید از این خانه به در بردن و کشتن تا به همسایه نگوید که تو در خانه مایی
نمونه‌هایی از نثر شعر گونه پیش از زمان سعدی را، گرچه نه بسیار، اما گاه می‌توان سراغ گرفت و این قطعه از منشآت خاقانی، به تشخیص دکتر شفیع کدکنی، نمونه‌ای از آن است:

«مرغ از میان آب / صف صف برمی‌آمد / صوفیانه چرخ می‌زد / خرجه پرنیان آب را
چاک می‌کرد / باد از کنار نرم نرم در می‌تاخت / کُرتَه سُنْدسی درخت را دامن بر
می‌گرفت / و مرا در این حال مونس هم صورت من / که آب آینگی می‌کرد / و نقش کژمژ
مرا به من می‌نمود / و من بی خبر از غایت حیرت که این منم / چنان‌که طوطی در آینه
نگرد / و معلمش در پس آینه تلقین می‌کند / و او خود را می‌بیند / پندارد که دیگری ست.»
سعدی در *گلستان* وارث نثری از این دست است.

دبلیو.جی. آرچر در پیش‌گفتار خود بر ترجمه انگلیسی ادوارد رهاتسک از *گلستان* می‌نویسد: «زمانی که *گلستان* یا باغ گل سرخ اثر سعدی در اوایل سده نوزدهم به انگلیسی ترجمه شد، عمدتاً در هندوستان خوانده می‌شد و برای کارمندان کمپانی شرقی که در آن سرزمین زندگی و کار می‌کردند، مناسب و ویژه‌ای داشت... سبک شاعرانه سلیس آن مناسب نوآموزان بود و گرچه بحث‌هایی از آن بعدها بخش‌های آزار دهنده‌ای

را برانگیخت، با این حال ظاهراً در آمدی بر آداب و عادات ایرانی بهتر از آن نمی‌توانست باشد.»

نخستین ترجمه‌ای که به انگلیسی منتشر شد از فرنسیس گلدوین افسر سابق در ارتش بنگال و استاد زبان فارسی در کالج فورت ویلیام کلکته در ۱۸۰۶ بود. دومین ترجمه از جیمز راس در ۱۸۲۳ و سومین آن از ادوارد ایست ویک در ۱۸۲۵. ایست ویک به *گلستان* علاقه فراوان داشت و در شرح آن در پیش‌گفتاری می‌نویسد:

«*گلستان* در خاور زمین به مقبولیتی دست یافته است که شاید هیچ اثر اروپایی در جهان غرب هیچ‌گاه بدان پایه نرسیده است. کودکان دبستانی نخستین درس‌های خود را از آن فرا می‌گیرند؛ افراد دانا از آن نقل قول می‌کنند و شمار فراوانی از گفته‌های آن ضرب‌المثل شده‌اند...» ایست ویک سه دلیل عمده برای دست زدن به ترجمه خود داشت. یک ضرب‌المثل شرقی می‌گوید: «هر واژه سعدی دارای هفتاد و دو معنی است». بنابراین به نظر او هنوز برای هفتاد مترجم دیگر (به جز جیمز راس و خود وی) جا وجود داشت. ترجمه ایست ویک، با همه برتری‌هایش، پیش از سال ۱۸۷۳ به سان سرنوشت پیشینیان خود دچار شده بود. همه آن ترجمه‌ها نایاب بودند. با وجود این، متن اصلی *گلستان* همچنان مورد استفاده بود. جان پلاتس بازرگ سابق سازمان آموزش همگانی در استان‌های مرکزی هندوستان در ۱۸۷۳ می‌نویسد:

«امروزه یادگیری زبان فارسی فراگیرتر از بیست سال پیش است و در هندوستان جایزه‌های هنگفتی که دولت و دانشگاه‌ها... برای دانشجویان موفق تعیین کرده‌اند، مایه رشد و رونق آن شده است.»

گلستان در گسترش این گرایش سهمیم بود، چه نه تنها در میان کارمندان دولتی هنوز کاربرد داشت، بلکه در دانشگاه‌ها و کالج‌های هند نیز به صورت کتاب درسی درآمده بود. بنابراین نیازمند ترجمه تازه تری بود و جان پلاش در فراهم آوردن آن کوشید و در سال ۱۸۷۵ ترجمه تازه‌ای از آن به دست داد. در پس این اثر کلاسیک سعدی، سزرمین و فرهنگ پر عظمتی قرار داشت و دست کم برای یکی از خوانندگان آن یعنی اف.اف.آریو

تئات، کارمند دولتی بازنشسته ساکن بمبئی، آشنا سازی بهتر همگان به ادبیات و زبان فارسی از اهمیتی حیاتی برخوردار بود. در سال ۱۸۸۲ آربوتنات با همکاری ریچارد برتون مترجم معروف هزار و یک شب انجمن کاماشاسترا را تاسیس کرد... و فردی را که دقیقاً می‌توانست نقش مترجم [گلستان] را بر عهده بگیرد، می‌شناخت و آن فرد ادوارد رها تسک بود، فردی زاده مجارستان اما به مدت نزدیک به چهل سال شهروند بریتانیایی مقیم بمبئی بود.

ترجمه رها تسک از *گلستان* در سال ۱۸۸۸ در ردیف انتشارات انجمن کاماشاسترا منتشر شد. آرچر که پیش‌گفتار خود را بر چاپ مجددی از ترجمه رها تسک در ۱۹۵۸ نوشته، می‌گوید: «از ۱۸۸۸ بدین سو آگاهی غربیان از ادبیات فارسی به طور گسترده‌ای افزایش یافته است، آثار بیشتری منتشر شده است... و علاقه مردم بریتانیا به شعر فارسی بیشتر شده است... و با وجود این که هفتاد سال از نخستین چاپ ترجمه [رها تسک از *گلستان*] می‌گذرد، ترجمه او همچنان تنها ترجمه کامل آن در زبانی انگلیسی است.»

کار کردها و فرآورده‌های ترجمه *گلستان* به زبان انگلیسی تنها محدود به حوزه ادبیات دنیای انگلیسی زبان نبوده است، بلکه امکان بررسی‌های ناقدانه آن را نیز میسر ساخته است که من در این جا به اشاره‌ای گذرا به یکی از آن بررسی‌ها اکتفا می‌کنم:

منتقدان سعدی به ساختار *گلستان* ایراد گرفته‌اند. علی دشتی در کتاب *قلمرو سعدی* خاطرنشان می‌کند که *گلستان* «آنچه را که فرنگیان «سیستم» می‌گویند، ندارند، یعنی در این کتاب روشی استوار که تمام فصول بر محور اندیشه‌ای دور زند... نمی‌یابیم... *گلستان*... یک اندیشه مرکزی و اساسی ندارد که فصول کتاب برای تایید آن نوشته شده باشد.»

این نظر دشتی در طول زمان‌ها پیوسته معتقدانی داشته است. دکتر ویلیام هنوی در رد این عقیده و در پی‌گیری بحثی که دانالد ویلبر در باب *گلستان* و *بوستان* عنوان کرده، به نتایج جالبی رسیده است. ویلبر می‌گوید: طرح یا نقشه *گلستان* و *بوستان* سعدی با

طرح یا نقشه باغ‌های ایرانی ارتباط نزدیک دارد. هنری طرح باغ‌گونه گلستان را بدین صورت توصیف می‌کند که: گلستان به یک دیباچه و هشت باب تقسیم شده است. در تنظیم باب‌ها براساس مضامین و محتویات آنها تقارن آشکاری دیده می‌شود که با بلاغت متن و طبیعت واحدهای کوچک‌تر آن همراستاست. باب‌های اول و دوم «در سیرت پادشاهان» و «در اخلاق درویشان» اند که بایکدیگر تناسب عکس یا متضاد دارند. باب‌های سوم و چهارم «در فضیلت قناعت» و «در فواید خاموشی» اند که تناسب موازی یا مرادف با یکدیگر دارند. باب‌های پنجم و ششم «در عشق و جوانی» و «در ضعف و پیری» اند که باز تناسب عکس یا متضاد با یکدیگر دارند و باب‌های هفتم و هشتم «در تاثیر تربیت» و «در آداب صحبت» اند که با یکدیگر تناسب موازی یا مرادف دارند. بنابراین باب‌های گلستان دو به دو و یک در میان با هم قرینه سازی شده‌اند. دیباچه گلستان به عنوان «جهان اصغر» "microcosm" است که «جهان اکبر» یا "macrocosm" متن را پیشاپیش عرضه می‌دارد و به منزله دیوار دورادور باغ گلستان است، که نیمه متن را با نکته‌های یاد شده در خود محصور کرده است.

برخلاف باغ‌های غربی، باغ‌های ایرانی تناسب و توازن نظیره‌سازی‌ها را عیناً دنبال نمی‌کنند و در بخش‌های آنها گل‌ها به رنگ‌های گوناگون که گهگاه با یکدیگر متضادند، کاشته می‌شود و این نایکدستی منظم، انعکاسی از طبیعت واقعی است که ذهنیت ایرانی آن را نه تنها در جهانی بیرون خود یعنی در باغ‌های گل منعکس می‌سازد، بلکه در آثار هنری خویش نیز بازتاب می‌دهد. هر یک از حکایت‌های گلستان گلی است که در متن کتاب کاشته شده و ترکیب شعر و نثر و فارسی و عربی و کوتاهی و بلندی آنها یادآور نظیره‌ای بر گل‌های باغ‌های ایرانی است که از اجزای گوناگون به اندازه‌ها و رنگ‌های گوناگون تشکیل شده‌اند.

نکته‌ای که بر نقد ساختاری ویلیام هنوی می‌توان افزود، این است که:

۱. هشت باب گلستان مجموعاً به تأکید خود سعدی در دیباچه انعکاسی از هشت باغ

بهشت نیز هست که در اساطیر ایرانی و غربی تجلیات گوناگون داشته است؛

۲. هشت باب از دو بخش چهارگانهٔ متقارن و متضاد شکل گرفته که هر یک چهار فصل سال را نمادینه می‌کند؛

۳. باب چهارم و باب هشتم یعنی «در فواید خاموشی» و «در آداب صحبت» با تناسب عکس یا متضاد خود، دو بخش چهارگانه را به یکدیگر می‌پیوندند.

دلیلو آرچر در پایان پیش گفتار خود می‌گوید که گلستان سعدی در نکته‌های بنیادی خود به شعر باغ گل سرخی تی‌اس‌الیوت می‌ماند، یا به عبارت بهتر این بدان می‌ماند:

بانوی خاموشی‌ها

آرام و اندوهگین

پاره و پاره و درست

گل سرخِ یادها

گل سر فراموشی

خسته و زندگی بخش

آسودهٔ هراسان

گل سرخ بی‌همتا

اینک باغی است که همهٔ عشق‌ورزی‌ها

سرانجام در آن پایان می‌پذیرند.

در نظر الیوت، گل سرخ مریم باکره است و باغ کلیسای کاتولیک، با این حال، منظور او در نهایت همانند سعدی است؛ آرامش خیالی که به یاری والایش یا زدایش آرزوها دست می‌دهد:

آن که مرا آرزوست، دیر میسر شود و این چه مرا در سراسر است، عمر در این سر شود

چون متصور شود در دل ما نقش دوست همچو تبش بشکنیم هر چه مصور شود